

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهمن درجه ثور بود که من زاده ام هرگاه
 که آفتاب انبار سد سال من تمام گردد و آن سیانه بهار بود و وقت گل دریا عین باشد
 میا ذراف و خوش می روند و می آیند صبا بنالیه ساسی و گل بلبوه گری
 وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سنی بوده اند صاحب رای و نه مبتوع بلکه صاحب حدیث
 و گفته بس اسانید عالییه دارم که بگذرشته ام و نوشته که آن مرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید
 ان هذا العلم جبین فانظر واسم تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین را با سنت موافق کردن از وی
 تازه گشت قاضی ابو عمر و گفته طففت الدینا شرقا و غربا فی جدات الدین غضا بهراة
 ابوالحسن نجار در ترجمه او مذکور است که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هر چه شنیده بودی از خصال حمیده
 و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که آنرا بکنند وی گفته چون سنتی بشمارسد از غیر
 صلح اگر نتوانید که آنرا در دکنید و دائم بود زید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمره سفیان کنند
 مختار هر وی از بزرگان بهرات است جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خورد که تو او را
 خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رحمت
 و فقره خیلا را در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را برافروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که
 چنان باشی بظاهر که از تو همه شمس ظاهر بود و چنان باشی بیاطن که در تو یاد غیر را گنجایش نبود
 شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفا است و گفته است

يعرفنا من كان من جنسنا و سائر الناس لنا منكرون

و هم از اشعار وی است

چون بجهل انزل مرادیدے دیدی انگه بعیب بجزیدے
 تو بعلم آن و من بعیب همان رد مکن آنچه خوبه مندیدے

ابو بکر قرظی از اصحاب ابوالقاسم گرگانی است از وی پرسیدند که دیدار بطلب را بچه توان دید گفت
 بریده صدق در آئینه طلب وی گفته تصور آب تشنگی نشاند و فکرت آتش گرمی بخشد و دعوی طلب بطلب
 نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود و دیده دل بسوزن غیرت از غیر او دخته نشود و طلبخانه چنان

بشمع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تخم در زمین کاشته نگارند و نقش بر کاغذ نوشته نگارند وی گفت
تو کل آنست که منع و عطا جز از خدا نبینی وی در مناجات گفت خداوند را آفریدن من چه حکمت است گفت
حکمت آنست که جمال خود را در آینه روح تو به بنیم و محبت خود را در دل تو بمانم

محمد بن محمد غزالی شهرت و قبول او مستثنی است از بیان حال او خلیفه ابو علی فارمدی است وی از شیخ خود
ابو القاسم گرگانی حکایت کرده که آن الاسماء النبعة والتسعين تصیر اوصافا للعبد السالك وهو بعد
فی السلوک غیر واصل کتاب احیاء العلوم او معروف به قبول است آنحضرت صلوات الله علیه در واقع بتغزیر بعضی کلمات
آن کتاب امر فرموده و با موسی و عیسی بغزالی مباحث کرده و با بطل بعد از اسقاط ماده فاسده کتاب مذکور
بی نظیر است ترجمه حافظ او در اتحاد النبلاء و نسیم الریاض مرقوم است حاجت اطالت در عیقام نیست اگر او را
هیچ نباشد مگر کتاب احیاء از برای ثبوت فضل او در علم ظاهر و باطن بسنده است فکیف که کتب نافعه متعدد بسیار
دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت و وفات صحیح بخاری برسیه او بود آغاز او بر علم کلام شد و انجام او

بر دست حدیث خیر الانام این رباعی از دست

فدیتک لولا الحکمت فدیته	ولکن لیسر المقلین سبیتنی
انیتک لما ضاق صدی من الهوی	ولو کنت تدی کیف حالی انیتنی

درشته ازین عالم آن عالم بشتافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نساج و برادر امام غزالی است تصانیف معتبره دارد از انجمن سوانح است روزی
در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادی الذین اسرو فی اللّه گفت شرفه پیام الاضافة الی نفسه

بقوله یا عبادی تهرانشد

وهان علی اللوم فی جنب جها	وقول الاغادی انه کخلج
اصم اذا فدیته باسمی وانی	اذا قیل لی یا عبدا لسمع

گویم و از غرائب استنباط است آنچه در ویاج کتاب در اسات اللیبب بذیل نعت نبوی صلی الله علیه و آله
رفیقه و بذلک ینادی باصر الحق حیث قال له قل یا عبادی فلا یشار که فیهم احد سواک و یما یجهر
بالصلاح الا عظم علی ما وراه وقت احتضار اسپان طویل اش رمیدند اطلاع یافت گفت با فردا دریم هر که
خواهد سوار شود در غلشه وفات نمود عن القضاة همدانی مرید او است

یوسف همدانی فقیه و محدث بود سپس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در قطعه ای بنشیند
 و غلط میگفت فقیسی بن السقا نام در مجلس بر خاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می یابم
 و شاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید و در مرض موت از وی پرسیدند
 که هیچ از قرآن بر خاطر تو مانده است گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت در میان حالذین کفر والو کافرا مسلمین
 عبد الخالق محمد دانی روش ایشان در طریقت حجت است و مقبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع
 و سنت و محاببت و مخالفت برعت و هوا گو شیده اند و روش خود را از اغیار پوشیده جمعی در خدمت او
 نشسته بود و وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد خرقة در بر و سجاده بر کتف و در گوشه بنشست بعد از
 ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده است اتقوا ذنبا المومن فانه ينظر من ذنبا
 این حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنا بری و ایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنا باشد فرمود تا
 خادم فرقه از سرا بر کشید زیر آن زنا بری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد و خواجه فرمود ای یاران بیائید تا
 ما نیز بر موافقت این نوع زنا را بایریم و ایمان آریم او زنا ظاهر برید ما زنا باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر
 یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فنا نفس انگس بر مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا
 عز وجل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دور و ششای راه بود و صایای خواجه
 متداول است و بران شرحی است از شیخ خوب اسد اله آبادی رح

علی رامیتنی لقب وی حضرت عزیزان است بصفت بافندگی مشغول بود و از وی پرسیدند که ایمان چیست
 گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضای بر خیزد گفت پیش از صبح
 قشقم شبنجی از مشایخ ترک است از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا آمد و بر دو کانه
 نشست و آنان که با وی بودند همه ابخواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر موافقت بگویم
 گفت و دیگران میگفتند در حال جان تسلیم کردی

رفت نواب و همان کلمه توحید لبب کس ندیدست ز گیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهار الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری است شیخ او محمد بابا ساسی است و شیخ او امیر کللال و شیخ او
 خواجه عبد الخالق محمد دانی و بحسب حقیقت او سی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی نمی و عمل
 بعزیمت و سنت بجا آری و از رخص و بیع دور باشی و داناتا حادیشا مصطفی را صلوات پیشوای خود ساز

و متخص و تجسس اخبار و آثار رسول و صحابه او باشی او را پرسیدند که در ویشی شمار امور و ثمت یا کتب
 گفت بگویم چندی من جز بابت الحق و آذی عمل الثقلین باین سعادت مشرف نگشتم گفته در طریقه شما ذکر
 جه و خلوت و سماع می باشد فرمود نمی باشد گفتند آخر طریقه شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر خلوت
 و باطن با حق رجال کانهم بقارة ولا یبع عن ذکر الله اشارت باین مقام است خواه راه گز غلام و
 کتیک نبوده است چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما کجا میرسد
 گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان بسیار است در یوزه توجه دارد گفت اول بازگشت خسته باید
 آنگاه توجه خاطر شکسته یعنی اول او را توجه باید کرد تا توجه را اثر می باشد فرمود نفس استم دارید که هر که بر بسا
 نفس و مکر او شناخت عمل با سان یافت و گفت طریقه اما صحبت است چه در خلوت شرت است و در شرت
 آفت و فرمود یا ایها الذین آمنوا الصوا باهت اشارت بآنست که در هر طریقه العین نفی این وجود طبیعی
 حسی میاید کرد و اثبات معبود حقیقی میاید نمود و گفت نفی وجود نزد ما تقریب طرق است لکن جز تبرک اختیار
 و در تصور اعمال حاصل نمیشود سمیر نمود تعلق با سومی رنده این راه را حجابی بزرگ است این حقیقت
 ایمان را چنین تعریف کرده اند که الا یمان عقد القلب بنفی جمیع ما فی القلوب الیه المنافع
 و المضار سوی الله تعالی وی گفته طریقه ناعروه و ثقی است چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
 زدن و اقامه آباء صحابه کرام کردن در بین طریقه بانکه عمل فروع بسیار است اما رعایت سنت کاره
 بزرگ است هر که از طریقه ما هوگر داند خطر دین دارد و فرمود لا اله الا الله نفی الطبیعت است و الا الله اثبات
 معبود بحق و محمد رسول الله خود را در مقام تابعی در آوردن فرمود متصوره از ذکر آنست که حقیقت
 کلمه توحید برسند و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه یا سومی بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
 طلب کرامات کردند فرمود کرامات اظا هرست که با وجود چندین گناه بر روی زمین میوانیم رشت توفی به
 فی الیوم شب دوشنبه بیستم ماه سیح الاول خواججه محمد یار سا و یعقوب چه خنی از خلفا را دیدند رحم الله تعالی
 علماء الدین غطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواججه بهار الدین نقشبند است سید شریف جرجانی گفته تا صحبت
 زین علی کلا ز سیدم از رفیق ز ستم و تا بصحبت خواججه عطار نیز پیوستم صدای را نشناختم کلمات قدسیه او را
 خواججه پارسا در قید کتابت آورده و اندکی از ان در نجات ذکر نموده وی گفته اگر چه قرب صوری را در زیارت
 مشاهده آمار بسیار است اما حقیقت توجه را بار حاج مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوا علی

حیثا گفته بیان و برهان این سخن است و مشاهده صور مثالیه اهل قبور اعتبار کم دارد و جنب شناخت صفت ایشان و با اینهمه خواجہ بزرگ فرموده مجاور حق بجانہ بودن احق و ادلی است از مجاورت خلق و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشته است

قوتاکل گور مردان را پرستی بگرد کار مردان گرد رستی

خواجہ محمد پارسا بخاری خواجہ بزرگ گفته مقصود از ظهور و وجود اوست او را هر دو طریق جذب سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند ان من عباد الله من لواقم علی الله لا یرہ مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امر و زشتت سال است هنوز صفای طلعت منور او در چشم من ولزت دیدار مبارک در دل من و حق گفته فصوص جان است و فتوحات دل هر که فصوص انیک میدانند ویرا داعیه متابعت حضرت رسالت مسلم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست او را گفته سلوک این راه است گفت ماذا سکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله و اذا نطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی است و خموشی دل از نظرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوی هست ترک آن کند

بمخاطب مسج منون بلبسین نمی آید خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخنی از اولاد امام علی موسی ضا است چرخ از قرای غزنین است از اصحاب خواجہ بزرگ و عالم و صوفی سرگ طریق اولیای بود که ساعده فساد از خود غائب می شد و چون حاضر می آمد این بیت می خواند

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه ششم به شب پیستم که حدیث خواب گویم

خواجہ عبید اللہ حراری بر طریقت مولانا جامی است و در وفیه علی سید اللہ و ناست

چو فقرا ندر لباس شاهی آمد بست بر عبید اللہ

وی گفته بر خور داری از حیات کسی است که دلش از دنیا سرور باشد و ذکر حق بیاید گرم و زار است پیش نگذارد که محبت دنیا گردد در حرم دل او گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحان و تعالی نباشد و در نهات کلمات او بسیار ایراده نموده و در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقه انسان اعتقاد اهل سنت و جماعت است

و اتباع احکام شریعت است و اتباع سنن سید المرسلین صلی الله علیه و آله است از و ام کتابی بجانب حق بنی مزاحمت شود و بر روی باطنی از شنیدن کلامی که از زبان او می آید کشته بود اسطو آن خواند

که خلقت هر دو بجهت ظاهر و باطن ایشان را فر گرفته و در تجسد و بحسبیت دیده بصریت ایشان را کور ساخته
 و بجهت انوار هدایت و آثار ولایت ایشان را در بیند و این تا بیانی بنمورد و اظهار آن انوار و آثار که از شرق

تا مغرب گرفته است اظهار کنند بیست و بیست و سه

فکشند عجب قافله سالارانند	که بر نواز ره پنهان بچرم قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبتشان	می برد و سوسه خلوت و فکر چله را
قاصری گردند این طائفه را طعن قصور	حاشش صد که بر آرم زبان این گلبرگ را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند	رو به از حیل چنان بگسلند این سلسله را

عین القضاة همدانی ضائل و کمال اش از مصنفات عربی و فارسی او ظاهر است آنقدر کشف حقائق و
 شرح دقائق که وی کرده کم کسی کرده است و از وی خوارق عادات چون احیاء و اماتت بطور آمده در کتاب
 زبدة الحقائق نوشته بعد از آن که از گفتگوی علوم ربی ملول شدم بطالعه مصنفات حجة الاسلام غزالی
 اشتغال نمودم و مدت چهار سال در آن بودم چون مقصود خود از آن حاصل کردم پنداشتم که بمقصود خود
 واصل شدم با خود گفتم سه

انزل بمنزل زینب و رباب و اربع فمذاهب اربع الاحباب

تاگاه احمد غزالی در بهمان آمد در صحبتش در سبست روز چیزی بر من ظاهر شد که از من و طلب من غیر خود هیچ
 باقی نگذاشت الا بشا امدالی آخره در مناقب الاولیاء گفته مرید احمد غزالی است و نعمت از حضرت
 شیخ عبدالقادر جیلانی یافت گویند او مرده رازنده کرده بود وی گفته ای عزیزان کاری که بغیر خدا فرسود
 بینید مجازی دانید حقیقی که فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجاز است و الله یتوفی الانفس حقیقت
 نسبت یک فعل به فاعل حقیقت تواند بود

شیخ محمد الدین بغدادی از کبار مشایخ است خلیفه نجم الدین کبری بود در خوارزم مسکن داشت موت او
 بفرق در دریا شد در سنه ۶۰۷ وی گفته در واقعه حضرت رسالت را صلعم پرسیدم که ما نقول فی حق ابن سینا
 فرمود هو رجل اراد ان یصل الی الله بغیر واسطی فحجته بیدی هکن ان سقط فی النار سولانا جمال الدین
 حلبی گوید در خواب پرسیدم که یا رسول الله ما نقول فی حق ابن سینا فرمود رجل اضله الله علی علم
 گفتم ما نقول فی حق شهاب الدین المقبول گفت هو من مینعیه بعده گفتم از علماء اسلامی نیز

پیغمبر گفتم ما نقول فی حق فخر الدین الرازی گفتم هر رجل معاتب گفتم ما نقول و تحیة الاسلام
 الغزالی گفتم هر رجل وصل الی مقصود گفتم ما نقول فی حق امام الحرمین البجوی گفتم هر من
 نصر دینی گفتم ما نقول فی حق ابی الحسن الاشعری گفتم انا قلت و قولی صدق الا یمان یمان
 و الحکمة یمانیه بعد از آن سیکه نزدیک من بود مرا گفتم که این سوالها چه میکنند دعای درخواست کن
 که ترا فائده کند گفتم یا رسول الله مراد عائی بیاموز فرمود قل اللهم تب علی حتی اتوب و اعصمنی حتی
 لا اعوج و حسب الی الطاعات و کراه الی الخطیئات شیخ رکن الدین علاؤالدوله گفته مولانا جمال الدین
 مردی عزیز بود او را تصانیف مشهوره در علوم بسیار است و میان او و غزالی دو واسطه پیش نبوده و
 این حکایت وی دلیل بر صحت و اقمه شیخ مجد الدین الگویم این حکایت را شیخ عبدالحق دهلوی نیز مختصاً
 در مرجع البحرین بحواله بعضی از باب کشف آورده و نام مولانا نبوده و ما را بخاطر میرسد که در جامی درین حکایت
 این زیادت هم دیده ایم که گفتم ما نقول فی الجحید و اصحابه فرمود اولئک هم الفلاسفة حقا
 سعید الدین حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری است صاحب احوال و ریاضات و اصحاب و موفات
 بوز در سنجبل الارواح سخنان مرعوز و کلمات مشکل گفته که نظر عقل و فکر از کشف و حل آن عاجز است همانا
 تا دیده بصیرت بنور حقین منفتح نشود اگر آن متعذرت وی گفته بشری الله سبحانه و قال من اصغی
 کلامک بحسن القبول و الاعتقاد فی ذکرک و تعریفی فقد اذرجت فیہ نقطة العلم و المعرفة
 و ان التیس علیه فی اعمال فقد ثبت له النصیب فی طور من اطوار و در شد از دنیا رفت
 سیف الدین باخرزی از خلفا و نجم الدین کبری است او را با عیانت خوب است و روزی بجهانزه درویش
 حاضر شد گفتند تلقین فرمائید پیش روی میت آمد و این را باسنی فرمود
 گرم کنه جلد جهان کردستم لطف تو امید است که گیرد دستم
 گفتمی که بوقت عجز دستت گیرم عاجز تر ازین نخواهد کاکنون دستم
 نجم الدین باخرزی معروف بحدیث در فتنه چنگیز خان از خوارزم برود رفت و قتی شیخ صدر الدین قونوی
 و مولانا جلال الدین رومی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد از وی التماس امامت کردند در برود رکعت
 سوره کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی با شیخ قونوی بر وجه طبیعت گفت ظاهر یکبار بزرگی شما
 خواند و یکبار برای ماوی گفته

شمع ارچه چون داغ جدا شده دارد
باگریه و سوز آشناسی دارد
سر رشته اشمع به زسر رشته دمن
کان رشته سری بروشنائی دارد

شیخ رضی الدین علی اللاتری بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت
ابو الرضاتین در یافته علاءالدوله گفته صحیح علی کلاً ابوالرضاتین بن نصر فاعطاه مشطاً من امشاط
رسول الله صلعم و خود علاءالدوله آن شانه را در فرقه پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من
امشاط رسول الله صلعم و وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلعم و هذه الخرفة و وصلت
من ابی الرضاتین الی هذا الضعیف انتی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر دراز کرده کل علی
اهل حدیث انکار کرده اند و او را وضع کذاب و جال گفته و هواحق و مراد انکار صحبت است نه انکار وجود
زیرا که شیخ محمدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس یدین او چشم خود بیان میکند و حمدا لله الصوفیة الصفاة
الی این ذهب بهو حجب الله و الرسول حتی وقعوا فیما یکن به الشرع و العقول

محمد آو کانی مرید علاءالدوله است عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد
الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق است و رنه مشهور میان این خائفه آنست که
سواد اعظم رسانیدن خود مست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین لمحنی روحی مرید شمس الدین تبریزی است زادش در بلخ در کشته بوده وی
گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر با آسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر گردد همچنین اگر کسی در دوش شود
و کمال در دیشی نرسد اما اینقدر باشد که از مزه خلق و اهل بازار جنتا شود و از محتای دنیا برهد و بسیار
گرد که بنی المنخفضون و هلك المتقلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصرم گفتم
حاجت باعته از نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند اما از آمدن تو منت داریم مع منت
نا آمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی است گفت خمش باش
که این دروغ میان مردم شایع است او چنان دل کجا یافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پرسید
که در خانه چیزی هست اگر گفتم نیست گفتی که خانه ما بمانه پیغمبری ماند و اگر گفتم هست اندو گین گشتی و گفتمی
از خانه ما بوی قارونی می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جو انرد آن باشد که حق
رنجانیدن را از رنجاند روزی میگفت که با آواز صریح باب بهشت اندر باب می شنویم منکری گفت که با نیزه جان

آواز شنوم چون است که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا و حاشا آنچه با می شنوم آواز باز شدن آن
درست و آنچه تو میشنوی آواز فراز شدن است حساب گوید

هو الغفور ز جوش شراب می شنوم صریح بابت بشت از باب می شنوم

تفاوت است میان شنیدن من و تو تو بختی در دمن فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی خلوت درویشی در آمد و گفت چرا تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از
حق مانع شدی و هم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم
بجانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که متفق در مسجد و کودک در کتب و اسیر زندان
و حتی در وصیت احباب چنین گفته او صیگر بتقوی الله فی السر و العلانیه و بقله الطعام و قلة

النمام و قلة الكلام و هجران المعاصی و الاقام و مراظبة الصیام و دوام القیام و ترك الشهوات

صلی الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الایام و ترك مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین

و الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و السجل لله و حله شوی شریف او

خیلی بر مغز واقع شده و سبب وصول جمیع معارف گزیده و قبول غریب یافته گفت یاران ما را اینجا

می کشند و حلا شمس الدین آنجا نبی خواند با قومنا اجسی داعی الله تا چار فتمی است توفی فی سنة

شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابو بکر مدینه است بصفت شیخ عبدالقادر جیلی رسیده و آنجا

در باب او فرمود است آخر المشورین بالعراق عوارفت و رشت النضال تصنیف است در تصوف سنی کتابی

بسترا عوارفت نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و در یافته شیخ سعدی شیرازی مرید است میگوید

مرا پیر و نامی مرشد شباب رواند ز فرمود بر روی آب

یکی آنکه بر خویش خودین مباش در آنکه بر غیر بدین مباش

خلیفه رشید و شیخ بهار الدین زکریا ملتانی است عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم ۸۲۲ وفات یافت

مرقد شریف در بغداد است سعد الدین حموی را پرسید زکریا ابن عربی را چون یافتی گفت بحر موج الانایه

که گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت تو در متابعة النبی صلی الله فی جبین السهروردی شیخ آخر

گویم در کتاب است سیاهم فی و جهاهم من اثار السیاح از اشعار او است

وقد كنت لا ارضى من الوصول بالرضا واخذ ما فى الرضى متروما

فلما تفرقتا و شط ما لنا فمغت بطيف منك ياتي صلبا

عزالدین محمود کاشی وی صاحب ترجمه عوارف و شاریح قصیده تائید فارضیه است در دیباچه قصیده گفته
لمراجع فی املائه الی مطالعة شرح کیلا یرتسم منه فی قلبی رسوم و آثار تسد باب الفتح
و تنسبت باذیال الروح فالتو جینشد تلوالغیر واحد و حذوہ فی السیر و دابی فی التحریر تفریح
القلب من مظان الریب و توجیه وجهه تلقاء مدین الغیب استنزا کالغیض الحدید استفتنا
لا جواب المرید گویم این ترجمه نزد محرم مطور موجود است بغایت نغز و حس است واقع شده

شیخ علاءالدوله سمنانی بکثرت اده سمنان بود در خدمت بادشاه منصب و شغلی داشت ترک کرده است
شیخ نورالدین در بغداد در سیر و بارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام همه آنست که یک تقریر بغفلت
فرو در هر که تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست که جمعیت و هوشیاری برود و گفت در ایشان که
بکار مشغول اند باید که بطلان و بیچاران را با ایشان راه نباشد که بگردید بکار صدمه و کار را از راه براند گفت
همه اینها مبعوث اند که چشم است بکشاید عیب خود با و جمال حق و بعجز خود و قدرت حق و بظلم خود و عدل حق
و بحمل خود و علم حق و مذلّت خود و عزت حق و ببقای خود و بقای حق و علی هذا القیاس و شیخ نیز بجهت آنست
که چشمهای مریدان با معنی بکشاید اگر کسی را یک لمحہ نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود و گفت
انبیاء از ارتکاب گناه عمدا معصوم اند و اولیا از حقیر شمردن گناه محفوظ و هیچ گناهی بدتر ازین نیست که خود را
بیگناه دانند چون عمرش بمقتاد رسید در سنه هفصد و سی و شش این عالم را پرورد نمود گویم وی اول کسی است
که انکار وحدت وجود کرد و قائل شد بوحثت شهود و تحقیق آنست که در حقیقت مال هر دو یکی است و نزاع
لفظی است و غایت آن مطابق شرع شریف است اگر چه شرع اصدی را بقول بدان مکلف نساخته تفصیل این
اجمال را از کتاب ومع الباطل تالیف شاه رفیع الدین بلوی بن مسند الوقت شاه ولی امر محدث دلبوسه
باید است که درین باب بغایت بی نظیر است و الله اعلم بالصواب

شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی شرح دارد بر فصوص و برنازل
الساخرین میان وی و شیخ رکن الدین علاءالدوله در قول بوحثت وجود مخالفت و مباحثات واقع شده
و در آن معنی بیکدیگر مکتوبات نوشته اند خلاصه هر دو نامه اینست کمال الدین نوشته هر چه در قانون کتاب
و سنت مبتنی بود نزد این طائفة اعتباری ندارد چه ایشان طریق متابعت می سپردند تا این معنی برین آیت

یکی سز هم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهما انه الحق دیگر اولم یکتف بربک انه علی کل شیء شهید الا انهم فی مریه من لقاء دهر الا انه بکل شیء عیط و مردم در سه مرتبه اند یکی مرتبه نفس و این طائفه اهل دنیا و اتباع حواس اند و اصحاب حجاب که چون حق و صفات او را نشناختند قرآن انهم محمد میگویند صلعم حق تعالی ایشان را فرمود و قل ارایت ان کان من عند الله ثم کفر به من اضل من هو فی شقاق بعید و اگر کسی از ایشان ایمان آورد در سنگار شود و از دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب و اهل انقیام از آن مرتبه ترقی کرده و عقول ایشان صافی گشته بر آن رسیده اند که آیات حق استدلال کنند و تفکر در آیات و انفس و آفاق بقران و حقیقت آن معترف شوند حتی یتبین لهما انه الحق و این طائفه اهل برهان باشند و در استدلال ایشان غلط محال بود و آنچه طائفه اول و اندامین طائفه بنیند و نوجوان نگویند منحصراً سوم مرتبه روح و اهل انقیام از مرتبه تجلی صفات گذشته بنیام مشاهده رسیده اند اولم یکتف بربک انه علی کل شیء شهید و این طائفه خلق را آینه حق بنیند یا حق را آینه خلق و بالاتر ازین استلاک است در عین احدیت ذات و مجربان مطلق را فرمود الا انهم فی مریه من لقاء دهر و مانند گمان در تمام تجلیات اسما و صفات هر چند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقا علی الدوام و معنی کل من علیها فان و بقی وجه ربک ذوالجلال واکرام قاسر اند و مملو از تنبیه الا انه بکل شیء عیط و بشهود این حقیقت و معنی کل شیء مالک الا وجه جز طائفه اخیر ظفر یافته و درین حضرت هوا کول و الاخر و الظاهر و الباطن عیان است و در کل تعینات وجه حق مشهور و در وجه اسما و تعینات آن تنزیه فایماق لوانه وجه الله محقق ایشان

هر نفس که بر تخته هستی پیدا است

آن صورت آنکس است که آن نقش آراست

در یای کن چو بر زند سوسجه نو

موشش خوانند و در حقیقت در یاست

و من لوی صدق البجالة هان حلیه التفصیل و انا و ایاکم لعلی هدی او فی ضلال صبیح علاء الدین در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی و دو سال شرف صحبت شیخ نورالدین اسفراینی یافته ام پس آنچه درین مکتوب از وی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او زلفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را برید و آنچه بصاحبقران اعظم حواله کرد پس وی گفته که من ازین اعتقاد و معارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را عیشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته است بجهاد من اظهد الاشیاء و هو عینها نوشتم که ان الله لا یستجیب من الحق ایها المسیح لوی سمعت من احد انه

يقول بفضل الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه البتة بل تغضب علیه فكيف يسوخ لعاقل
 ان ينسب الله تعالى هذا الهديان تب الى الله توبة نصوحا لئلا يخرج من هذه الوصلة الوعرة التي
 يستلكت منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكشانيون والسلام على من اتبع الهدى
 واما آنچه نوشته که در عروه وثقی بر بیان برنج مستقیم نیست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه بر بیان منطقی
 راست باشد خواه سباسب و چون نفس اطمینان در مسأله حاصل شود و مطابق نفس الامر بود و شیطان انجا
 اعتراض نتواند کرد ما را کافیست و الحمد لله علی المعارف التي هي نظايق الواقع عقلا ونقلا بحيث
 لا يمكن للنفس تكذيبها وللشيطان تشكيكها ونظايق القلوب علی وجوب وجود الحق ووصفها
 ونزاهته ومن لم يرب من بوجوب وجوده فهو كافر حقيقي ومن لم يرب من بوجوب عينه فهو مشرك حقيقي
 ومن لم يرب من بزهاته عن جميع ما يختص به الممكن فهو ظالم حقيقي لانه ينسب اليه ما لا يليق بكمال
 قده والظلم وضع الشيء في غير موضعه ولذلك لعنهم الله في كتابه بقوله الا لعنة الله علی
 الظالمين سبحانه وتعالى عما يصفونه به الجاهلون بعده در بیان بطلان این عقیده بسط لائق کرده
 و گفته و آنچه بنویسید که آخر مقامات در منازل السائرین توحید است پس همچنین است بلکه او در مقام تمام انقاد است
 و آخر المقامات المائة العبودية المعهودة وهو عود العبد الى بل اية حاله من حيث الولاية المفتوح
 و اوها د اثرات مع الحق فی شیون تجلیاته تمکنا و الرجوع الی الحق خیر من التماذي فی الباطل و انصافا^{الله}

الامثال التي المراد منها مخلصا و الحق هو ما قاله الآخر

شیخ نظام الدین اولیاء وی از مشایخ مشایخ هندست هفتاد و سه از سادات بخاریست در اجیاد اعلی با محرم
 سطور متصل میشود چنانکه از کتب انساب ظاهرست شبی در جامع دہلی بسر می برد چون وقت سحر مؤذن بمبار
 بر آمد این آیه بر خواند **الذین امنوا ان تفتح قلوبهم لکن الله وما نزل من الحق وی شنید**
 و حال بروی متغیر شد با مد ادبی زاد در اخله رو بدر یافت خدمت شیخ فزید الدین شکر گنج بنا و رسید بجای
 که رسید حسن علای سنجری فوائذ الفوائد در مخطوطات او نوشته و بسیار خوب نوشته خسرو دهلوی از اعظم
 ارادتمندان او بود در فوائذ گفته بر لفظ مبارک می آید که تائب متقی برابرست متقی آنست که مثلا در همه عمر خوشتر
 شرب نکرده باشد و معصیتی بوجد نیاورده و تائب آنست که کرده باشد و انا بت آورده بعد از آن فرمود
 که هر دو برابر باشند حکم این حدیث التائب من الذنب کمن لا ذنب له حسن علا و گوید این سخن

هم در آن محل فرمودند آنکه معصیتی کرده باشد و از آن مصیبت ذوقها گرفته چون تائب شود طاعت کند
 هر آینه از طاعت نیز ذوقها گیرد و ممکن است که یکذره از آن راحت که در طاعت یا بدان ذره خزنه
 معاصی را بسوزد و حتی سخن در جرد و اجتهاد افتاد و در آن معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شده

گرچه ایزد در هدایت دین بنده را اجتهاد باید کرد

نامه کان بجز خواهی داد هم از سبب سواد باید کرد

تغنی سخن در آن افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده و لفظ
 مبارک را تذکره خوانده ابو الحسن بوری و مناجات می گفت تا آنی استر فی بلا و ک برین عباد ک از راه تفسیر
 آواز شنید یا ابا الحسن الحق را لایب از شئی می گفت درین راه خواجگی و غلامی در میان نیست هر که
 در عالم محبت دست آمد کار او مانند شد

شیخ عبدالقادر جمالی قدس سره بیشتر امری نیاز میکند از ذکر او منبلی ندیدم بود و در علم ظاهر
 بمرتبه اجتهاد رسیده و در باطن کبر کسب با و می توان رسید یا نمی گفته که اما نه خوار بود سخن الحصر
 و قد قازت اذ قومت من التواتر سلسله او شش واسطه حضرت جنید بغدادی میرسد و بنده واسطه
 یا امام علی رضا و می از جانب پدر شنی است و از طرف مادر سنی قدسی نهد و علی رقیه کل ولی الله مشهور است
 که مراد او لیا هم عصر اند ما شیخ احمد نقشبندی گفته که این کلمه مخصوص با و بود و آنوقت است اولیا تقسیم
 و اما خرازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد معلوم می شود و در مناقب الاولیا گفته همیشه وقت است
 تا که ولایت باقی است گویم صحیح همان اول است زیرا که در حدیث آمده در صفت این است که لایدری
 اوله خیر ام اخوه و آخر شامل است تا غایت عالم و اند اعلم کتاب سستین از غنویات وی هم است در حق
 شهاب الدین سهروردی گفته انت اخرا المشهورین بالحرانی و بالجمله مرتبه او در علم و ولایت بغایت
 رفیع است اما نچندان که خداوند تعالی شان را گذر شده دو گانه او گذارند و دعا و دعا و بلفظ شیدا اند نمایند
 مریدان او را تا قیامت حکم بنیریت خاتم فرمایند سزا تصدیقه سقانی الحسب تا بجناب او بصحت رسیده
 و لفظ غوث الثقلین و قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هر چند بر زبان خامه بسیاری از ترجمه نویسان
 دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم خطمش همین عبدالقادر است
 که خبر از عبودیت نامه او امید به عامه خلق بلکه بعضی این خصوصیت نیز دروغ بسیار و حکایات بی شمار

خلافت نقل و عقل بر بسته اند و جهانی را گمراه کرده عفا الله عنا و عنهم اجمعین و رحمتنا و اياهم فلو علم الرايين
 در مناقب الاولیاء نوشته خلفا و وی بسیار بودند یکی از آنها جلال علی جامع است که پیر شیخ محی الدین بن علی
 بعده گفته خلیفه رشید و سید شهاب الدین بود از و سید شمس الدین خلافت یافت از و سید احمد خلافت
 داشت از و سید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت از و شاه صارق گنگویی خلافت یافت از و شاه
 عبد الجلیل ال آبادی خلافت یافت و از و این فقیر حبیب الله قزوچی خلافت یافت انتهى و با جمله اخبار الانبیاء
 و مناقب الاولیاء در ترجمه او اطالبت بسیار کرده و چیزی ذکر نموده که عقل و شرع بدان دستوری نمیدهد
 و لکن چون از وادی جبک الشیعی و نصیم در خورد التفات نیست و بران اکتفای حکمی و فقهی نمیتوان کرد شیخ
 رحم در غنیة الطالبین مسئله استوار رب العالمین بر عرش برین بر حسب فحوائی قرآن کریم بسیار خوب
 نوشته و امام ابو ضیفه را از مرجمه نشان داده و گفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء حنفی القدر
 نیست جز فلان و الله اعلم سعید در گلستان گفته است

بر در کعبه سائلے دیم که همیگفت و میگفتی خوش
 من گویم که طاعتم پذیر قلم عفو بر گنا هم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی است آنست که در فیئنته رضی الله عنه

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی است ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذ اظهر الحق لحدیق معه
 غیره و هم وی گفته لیس للقلب سوی وجهه واحد ذالی ای وجهه نق حجت حجت عن غیرها و هم وی گفته
 ما وصل بالی صریح المحرریة من صلیه من نفسه بقیة

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم است مقامات عالیة و حالات سنیه داشت جامی گفته خرق الله سبحانه
 حل یدیه العوائد و قلب له الاعیان و اظهر العجائب لکن فی اصحابه الجید الرودی یدخل بعضهم
 النیران و یلعب بالحيات و هذا ما عرفت الشیخ و الاصلح اصحابه و نعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 وی گفته الحمد لله الذی اذ ان عتق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیله بنی سعید است که طایفه در ضلعها از ان قبیله بود نزد اهل سمرست
 از کبار علماء مصر بود قصیده تائیه او کما بیش هفصد و پنجاه بیت است و در میان مشایخ صوفیه و دیگر علماء
 خیلی شهرت یافته و جامع جمیع حقائق و دقائق و معارف و مسالك آمده گویند چون قصیده با تمام رسانید بغیر

ما صلح در خواب فرمود این را چہ تام کردی گفت روح البجنان فرمود نظم السلوک تام کن و اورا در سنی
مشہور است کہ درین نزدیکی بمصر قاہرہ مع الشرح مطبوع گشتہ و فوات او در سنہ سیصد و سی و دو بود
شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن القیم و شوکانی در بدر الامراء و ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان را
تکفیر کرده اند و با اتحاد نامیدہ بنا بر شطیحات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع و لکن الشرح دفع القلم
عن الثلثة الذین منهم العجبون فمالنا و هؤلاء السکارے و من کلامہ ص ۵

هنيئا لاهل الدار كرسكروا بها
وما شربوا منها ولكن هم هموا
على نفسه فليبك من ضاح عمره
وليس له فيها نصيب ولا سهم

ابراہیم جعبرمی صاحب آیات ظاہرہ و مقامات فاخرہ بودند سب وی محو کلی و نفی وجود و انکار
و ناداشت است شاگردی اورا گفت کہ در بیت شنبہ ام کہ مرا بسیار خوش آمدہ است گفت کہ ام است
وی بخواند ۵

وقاللة انفق عمر كصرفا
صل مصروف في تبعه و دلاله
فقلت لها كفي عن اللوم انني
شغلت به عن هجره و وصاله

شیخ گفت این مقام تست و نہ مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت
یا قیوم قد جاءك زبیر

شیخ محی الدین بن عربی رح خلیفہ علی جامع است و علی جامع خلیفہ شیخ عبد القادر جیلانی است وی
قد وہ قائلان بوحدة وجودت جامی گفته بسیاری از فقہار و علماء نظر ہر روی طعن کردہ اند و انکہ
از فقہار و جماعتی از صوفیہ و بزرگان زشتہ گفتند تقیما عظیم و مدح و کلامہ مدح کار بسیار و صفو
بعلم المقامات و اخبروا عنہ بما یطول ذکرہ من الکرامات انہی اورا با شیخ شہاب الدین بہروردی
ملاقات و اجتماع افتادہ ہر یکی در دیگری نظر کردہ جدا شدہ بی آنکہ سخنی در میان آید بعدہ ویرا از بہروردی
پرسیدند گفت رجل علو من زقدالی قدمہ من السنۃ و سہر روی را از وی پرسیدند گفت ہو
بصر الحقائق اعظم اسباب علم در وی کتاب فصوص الحکم است جامی گوید و ہما منشأ علم تقلید تعصب است
یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی بعدہ در ترجمہ او بسط بسیار کردہ در مناقب الاولیاء
شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیاء بود ولایت مقیدہ محمدی بر و ختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده و من دلائل ختمیه آنکه کان بن کتفیه علامه بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارد شیخ عزالدین بن
 محمد کلام گمنام شیخ زندق است انتی گویم علامه شوکانی اولاً قائل بود بکفر کلام او اما بعد از چهل سال
 از آن رجوع فرمود و گفت مخش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی آمد نیز درباره او قائل بتکفیر نیست
 و از وی درگذر میکند و الله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت و جدی بالغ و بر صبی قوی و حی
 متین است و بر تقلید مذاهب خبیله لوم و نفرین و این دلیل است بر آنکه هر چه از وی خلافت ظاهر است
 آمده حسن ظن آنست که در موسسات در کتاب او یا معمول است بر حالت سکر شعرانی در یواقیت و جواهر قصد
 توفیق کلام او با ظاهر شرح کرده و جهد بسیار نموده جزاه الله تعالی اوقات شیخ در نشئه بود و فتنش بسیار بود شیخ
 شیخ صدر الدین قونوی جامع بود میان علوم عقل و نقل و فنون ظاهر و باطن میان وی و نفیر الشکر
 طوسی رافضی اسوله و اجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد او است جامع الاصول را بخط خود
 نوشته بروی خوانده است و بدان فخر میکرد یکی از او پرسید که من این الی این و ما الحاصل فی البین
 گفتم من العلم الی العین و الحاصل فی البین تصدق نسبة جامعة بین الطرفين ظاهرة بالکمالین
 در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و مرید شیخ محی الدین بن عربی است هر گاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از
 ولادت صدر الدین و وفات پدرش مادرش در کالج شیخ محی الدین آمد و صدر الدین در خدمت شیخ تربیت
 یافت نقاد کلام شیخ است مسئله وحدت وجود مطابق عقل و شرع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصنفات
 او نصوص و فلوک و نفحات آئینه مشهور است با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت
 نماز خود بوی نمود

شیخ ابوالحسن شاذلی از کبار اولیای صاحب سلسله است یاغی گوید چون کسی از وی دعای خواست می گفت
 کان الله ذلک و این کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات است کما قال صدر الدین من کان الله کان الله له
 وی گفته انا لازمی مع الحق من الخلق شینا و ان کان و لا بد فکا الهباء فی الهواء ان فنشته له تعبده
 شینا و گفته لا یکن حظک من در عائلک الفرج بقضاء حاجتک دون فوجک بمناجاتک و یحیی بک
 فتکون من المحییین در نشئه از دنیا برفته

عصیف الدین تلمسانی ویرا بزندقه و اتحاد فوسیه داشته اند اما سخن او از وادی ذوق و وجدان است
 و او را دیوان شعری است در کمال لطافت و غنایت هر که آنرا مطالعه کند و اندک از حسرتش که در هر گزین

چنان زلال صافی بخوشه واد شجره نصیبت از نهار چنان میوه طیب نیاید قائل بود بوحده وجود لعدا
 در میان متقشفه فقها، مردود شد و الله اعلم بحال و قاله گویم توحید الهی نزد این طائفه آنست که او تنها
 در ازل از آل بنفس خود توحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت و نعمت فردانیت موصوف بود و
 مشورت کان الله و لعلیکن معه شیء و اکنون همچنان بر نعت ازلی واحد و فرد است الان کما کان
 و تا ابد الابد همسیرین و صف خواهد بود کل شیء هالک الا وجهه و نگفت یسک تا معلوم شود که وجود
 همه اشیا در وجود او امر و زیاک است و حواله مشاهده اینحال بفرود استقبالی در حق مجربان است در
 اصحاب بصائر و ارباب مشاهدات که از مصنیق زمان و مکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق
 ایشان عین نقد وقت است و این توحید الهی است که از وصفت نقصان بری است و توحید فلاق بنا بر
 نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هرودی قدس سره کتاب منازل السائرین را با این بیت ختم کرده

ما و احد الواحد من واحد	اذ کل من و احد واحد
توحید من یطق عن نعته	حاریة ابطالها الواحد
توحیدة ایاة توحیدة	و نعت من یبغته ل احد

امام عبدالعزیز با فنی یعنی الاصل حرمی النزول است عالم و شیخ کبیر بود عمرة الیقطان و مرآة العجمان و
 روشن الریاضین و جز آن تالیفات اوست و اشعار نیز نیکو گفته میگوید در او اهل حال متردد بودم که بطلب
 علم مشغول باشم که موجب فضیلت و کمال است یا بعبادت که شمر طاووس و سلامت از آفت قیام نکالت
 کتابی دهم شتم درین کشاکش آنرا کشودم و رقی و یدیم که هرگز نزیده بودم و در ویتی چند نوشته که کزین
 نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زرد شدت قلن و حرارت مرا نشانند آن ابیات

این است

کن عن همومك معرضا	وکل الامور الی القضا
فلنما السع الضیقت	ولنماضان القضا
ولرب امر متعب	الشیء هو اقبه رضاه
الله یفعل ما یشاء	فلا لکن متعب و رضاه

شهاب الدین تقی قول مهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزی است در حکمت الهی این اشراقی

تجربه بوده و در هر یک از آن تالیفات رائقه دارد و پیرامون بسیار داشته اند و حکایتی ازین باب باره
 هر گو سفند آورده که بی قیمت بفرن سیمیا از ترکمانی سنده یا فنی گفته با کارها که اینهاست و بد کسانی که
 این کارها کنند و بد اعلی که مفضی بچنین کارها گردد و از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجین
 فی ملکوت السموات فوجد الله سبحانه و انت معظمیه ملان و اذکره و انت من ملائکة الکران

عریان و من ابیانه

خلعت هی کلها بجر عام الحمی	وصبت لعناها القدر یترشوقا
وتلفتت نحو الدیار فشاها	ربیع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت مسائلة فرد جواها	رجع الصدی ان لاسبیل الی القفا
وکاها برق تالیق بانهم	ثم انطوی و کانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بکفیر نسبت کردند شمس تبریزی
 گفته ماحشاد کلا که او کافر باشد یا فنی گفته ویرا بخل در عقیده و باعتقاد حکما و متقدمین شمس داشته اند چون
 بکلب سید علما بقتل وی فتوی دادند و کشته شد و در شمس از دنیا رفت گویند علماش عقل غالب بود با آنکه
 عقل میاید که بر علم غالب باشد در مثل است که یک من علم را ده من عقل باید

اوحد الدین کرمانی بسی بزرگوار بود در فتوحات از وی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سروردی گفته
 نام وی پیش من میرید که مبتدع است یعنی در شهود حقیقت تو سل بظاهر صورتی می کرده و جمال مطلق را در صورت
 مقیدات مشاهده نمود و چنانکه شمس تبریزی از او پرسید که در چه کاری گفت ماه راد طشت آب می نیم شیخ
 گفت اگر بر قفا دل نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق است که عارفان را
 در مقامی اند مشاهده می شود و دوم مقید و آن بکلم تنزل در مظاهیر سید یار و طایفه مشهود میگردد و مشاهده
 بالبصیرة الجمال المطلق المعنوی کما یعینون بالبصر احسن المقید الصوری انتهى گویند وی شاهد باز

بود اما پاکباز می زیست ه

زان می نگرم بچشم سر در صورت	زیرا که ز معنی است اثر در صورت
این عالم صورت است مادر صورتیم	معنی نتوان دید مگر در صورت

و با بطل چون این سخن باورسانید نگفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من

برزبان اورفت و درین باب این میت خوانده

ما ساء لی ذکرا ک لی عبیة ^{بیا} بل سرفی انی خطرت ببا نکا
گر بگذرم بخاطر خاطر شکفت نیست رد خاشاک بین که دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجامعی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و ابو حدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی که بمطالع جمال مظاہر صوری حسی اشتغال می نموده اند آنست که ایشان در آنجا مشاهده جمال مطلق حق سبحانه میگردند و بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبریا نسبت با ایشان اخباری واقع شده است مقصود از آن آن بوده باشد که مجربان آنرا دستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و تجاوز بدان در

حضیض خذلان و اسفل سافلین طبیعت نمانند و اسد علم از رباعیات اوست

او حد در دل میزنی آنخردل کو * عمریست که راه میروی منزل کو
در دنیا دون بی وفا میگردی پنجاه و دو چله داشتی حاصل کو

شیخ احوالدین اصفهانی که مصنف جام جم است مرید اوست میگوید

او صدی شصت سال سخت دید تا شبی روی نیکبخت دید
سه گفتار با مجازت نیست باز کن دیده کاین بازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبریا شعرا و صوفیاست نامش مجدد و کنیتش ابوالجید بود مرید خواجہ یوسف

همدانی است و سخنها ی او را با استشهاد در مصنفات آورده اند حدیقه تحقیقه بر کمال وی در شعرو بیان

از واق و مواجید و معرفت و توحید دلیل قاطع و بر بانی ساطع است همواره منزوی و منقطع می بود و از

مخالفت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیزیت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت

مشکبر بیسه لطائف از انجمله آنکه این داعی را عقل و روح در پیش خدمت است و بنیه ضعیف دارد و کطانت

تفقده و قوت تصدق ندارد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها از رباعیات اوست رباعی

ای عشق ترا روح مقدس منزل سودای ترا عقل مجرد محل *
سیاح جهان معرفت یعنی دل از دست محنت دست بسزای بگل

مولوی نسروده

عطار روح بود سنائی دو چشم او مازنی سنائی و عطار میر ویم

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مرید شیخ مجدالدین بغدادی است و هم او ایسی بود مولوی روم در کتاب
 لکنج میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب اسرارنامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی
 گفته نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی گراوستی او شد آنقدر اسرار تو حمید و متعلق از ذوق
 و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای هیچکلی ازین طائفه یافت نمی شود پنجاه
 عالمگیر است در ششصد و دست کفارتا تا در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی شیرازی از افاضل صوفیه و اعظم شافعیه بود از علم بهره
 تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم را گشته و در تجانه سومات هند در آمده بت
 بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را در یافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بصحبت شیخ
 شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان جهانگیر است
 و تا آنجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در السنه مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت
 آگینش گردیده و بمعرفت بلند و متعلق ارجحند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچکلی نتوان یافت
 در مقاله از دنیا رفت میگویی که گفتی بر نیم نشین یا از سر جان بر خیزد برگردت گردم نشینم و بر خیزم

شیخ فخر الدین عراقی صاحب کتاب لغات صوفی شاعر و عارف ما هرت در عمان رسیده بجهت شیخ
 بهاء الدین زکریا در یافته در وه اول از چله او را وجدی بهم رسیده و عالی ستولی شد این غزل گفت

نخستین باده کاند حجام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
 چو خود کردند را ز خویش من فاش عراسه را چرا بد نام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد بر خاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات و در خرابات میکنی بیرون
 آئی و خرقة از تن بپاک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعتد او در آورد در مقاله از دنیا رفت و در
 قفای ابن عربی در صحیح دمشق میا سود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است بسی رموز عینیه و معانی حقیقیه را در
 کسوت صورت و لباس حجاز باز نموده و سخن نوی بر مشرب بین طائفه چنان واقع شده که هیچکس با آن اتفاق نیفتاد
 هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفت پیش شاه عباس ماضی بود
 دیوان خواهر را جواب گفته ام شاه فرمود خدایا چه جواب غزای گفت محرم بطور ابرویش از طفلی بستگی تمام است و بمبانی

وسعائیش ذوق بسیار و سرد است

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گسیخت
 بر در میگرد بادت و فی ترسانی
 گز سلما فی همین است که حافظ دارد
 و ای گرد بر پی امر و ز بود فردانی

ذکر النساء العارفات الواصلات الی مدارج الرجال و رفوعات گفته کل مانند که مہجہ
 الرجال باسم الرجال فقد یكون منحصرا للنساء ولكن یغلب ذکر الرجال و باجملا از زمان کی با بعد
 عدویہ است از اہل بصرہ سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بوعظت و دعائی او رغبت می نمود
 وی گفته اند وہ من از ان نیست کہ اند و گیم اند وہ من از انست کہ اند و گیم نیستم دیگر مہجہ بصریہ است
 بارابع مہشین بود گفت تا این آیت شنیدم و فی السماء رد ذکر و ماقعدون ہرگز غم روزی نخورم
 و در طلب آن سنج کشیدم دیگر معاذہ عدویہ است در روز چیزی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند
 بجان خود بسیار گزند میرسانی گفت ہرگز نہ میرسانم خواب شب را بر روز انداختہ ام و خوردن روز را
 بشب افکنده دیگر شعوانہ است از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ می گفت و از مجتہدات خانیات
 و باکیات بہکیات بود ویرا گفتند می برسیم کہ از بس گریہ شوم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از
 گریہ بسیار دوست ترست از کوری از عذاب ناروی گفته چشمی کہ از لقای محبوب باز ماند و بیدار
 آرزو مند باشند گریہ نیک نمی نماید دیگر فاطمہ زینب بوریہ است در فہم معانی قرہ آن سخنا میگفت وی
 گفته من لو یکن الله منہ علی بال فانہ یخطی فی کل میدان و یتکلم بکل لسان و من کان الله منہ
 علی بال اخرسہ الا عن الصدق و الزمہ الحیاء منہ و الا خلاصہ وہم و گنہ من عمل لله علی
 المشاہدۃ فهو عارف و من عمل علی مشاہدۃ الله ایاہ فهو الخالص دیگر فاطمہ بردعیہ است در روایت
 می بوردہ یکی اورا از معنی حدیث انا جلیس من ذکرنی پرسیدت ان الذکر ان تتصد الذکر کوراک
 مع دوام ذکر کہ فی فی ذکر کہ فی ذکرہ و بیقی ذکرہ لاک دیگر تحفہ است در رفیقات در ترجمہ وی
 اطالت کردہ یکبار می گریست کسی اورا گفت خداستعالی تر از ما فی داد کہ ہمہ ما مع قد کردی گریہ گفت

وکیست منہ ملیہ	ہریت منہ الیہ
لازلت بین بدیہ	و حقہ و ہوسوی
بہار جوینت لدیہ	حتما نال و احتظ

هذا واول سبجان الذي لا تقوم الحادثات لتجلى نور جلاله الا بتثبته ولا تستقر الكائنات
لظهور صفاته الا بتأشيره بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و
اخذت نفحات بهائم الباب الفحول

ابراهيم بن احمد كنيعي از اوليائين است شوکانی رحمه الله تعالی کتاب بدر طالع را بنکر او آغاز کرده
اورا کلمات نافه است که اصلاح قلوب قاسیه را در وی مجرب بوده کقولہ لیس الزاهد من لا یملک شیئا
انما الزاهد من لا یملک شیء و هم وی گفته یا سخی جدد السفینة فان البحر عمیق و اکثر الزاد فان الطريق
بعید و اخلص العمل فان الناقلة صمد و بعد از مرگ در خواب دیدند وی در مکانی ارفع از مکان بر زمین
بن او همست گویند و گفته او که ان منازل الانبیاء لا یجعلها غیرهم لکان بها ابراهیم الکنیعی و بود
مجاوب الدعوات و اورا درین باب حکایات و روایات بسیارست در شلثه از دنیا برقت

ابراہیم بن حسن یحیی بنی زاهد و ناسک دهر بود و در ورع و حسن سمت و تواضع و اشتغال بخاصه
نفس نظیر نداشت شوکانی گفته هو ان حسنه الزمن و زینة الیمن مع المحافظة علی الشرع و الاقرب
بوسول الله صلی الله و آله استکثار من النوافل و الاوراد مات فی سنه ۲۳۰

احمد بن عبد الحلیم بن تیمیة تقی الدین دمشقی شوکانی گفته شیخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق
ولد فی سنه ۶۶۱ و لا اعلم بعد ابن حزم مثله و ما اظن سمح الزمان ما بین عصری الرجلین بمن یشابهما
او یقاربهما و زوی گفته کانت السنة نصب عینی و علی طرف لسانه و کان آیه من آیات الله فی
التفسیر و کان قوالا بالحق لا تاخذة فی الله لومة لائم شوکانی گوید اتفقت الالسنه بالثناء علی
الا من لا یجتنبه بعدة فتنه او حکم ابن مخلوف قاضی مالکیه در باره او ذکر کرده و گفته هن الاکامم الذ
سمح الزمان به و هو بمثله یخیل چون اورا در قلعه محبوس کردند نزد او آمدن در سور حصن این آیه برخواند فصر
بینهم بسو لاله باب باطنه فی الرحمة و ظاهره من قبله العذاب در سلوک شانی عظیم داشت حکایات

کرامات و روایات برکات او پیش از حضرت در شلثه بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شازلی در زمان خود بر زبان صوفیه سخن میراند شوکانی گفته و هو من قام علی شیخ الاسلام
ابن تیمیة رحم قبله ذلک حکم او مشهورست بحکم ابن عطا و انه بسیاری از مشوفه زمان کلماتی از ان یاد
دارند و حکایت و عطر و روایت کراماتش مینمایند

الذين اذا رايتهم ذكرت الله عز وجل وكل شئونه جارية على نطق السلف ورثية بايات ولباس
حسن العبادت من فرائضها و العذاب منها بعد بعد ما لم

حسن بن علي شاذلي از كبار امرار و علماء و شايخ تلامذته كان في اجازة ترجمه و هي كشيته و الحاصل انه
لذرة له جمال و لاهل العلم جلال و الفقر و ذخيرة الفضائل طالت ايامه و مدت اعوامه و حصل له
نسبان و كثرة سهو توفى في سنة

حسين بن محمد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عالم بارز و شاعر في الفقه و الحديث و كان في اجازة ترجمه و هي كشيته و الحاصل انه
و تبايعها و هو من مشايخنا الذين توفى في سنة

حسين بن علي بن الامام السجستاني عالم شاعر كبير و عالم شهير في الفقه و الحديث و كان في اجازة ترجمه و هي كشيته و الحاصل انه
عن ابن الدنيا حتى عن ولده و من شعره

لا تهابين لذي الصوف في هذا
تدعي به بين اهل الفضل الصوفي

و انما في الدنيا من اهل الصوف
و انما في الدنيا من اهل الصوف

و انما في الدنيا من اهل الصوف
و انما في الدنيا من اهل الصوف

اترك الدنيا و ربح حذو الكليل
طال ما عن نيله حال الاجل

مات في سنة

من اهل الصوفية و هو من اهل الصوفية و هو من اهل الصوفية و هو من اهل الصوفية و هو من اهل الصوفية
في بعض المسائل الكلامية و على الاشعرية في بعض الخرو و على الفقهاء في كثير من تعريفاتهم و على
الصوفية في غالب مسائلهم و على الحديث في بعض علومهم و لا يبالى اذا استك بالدليل من مخالفة ما
من كان و معد لك فهو بشر نخطى و يصيب ولكنه قد قيد نفسه بالدليل لا بالقول و القيل و كان
قد الزم نفسه سلوك مسلك الصحابة و عدم التعويل على التقليد لاهل العلم في جميع القنون و
نسبوا الى الزندقة بسبب عدم التقليد و الاعتراض على اسلافهم

صه ليق بن علي بن ابي طالب و هو من اهل الصوفية و هو من اهل الصوفية و هو من اهل الصوفية
لا اعتقد صحة ما يخالف الدليل و ان قال به موثقال و لا بد من الله بما يقوله ابو حنيفة و صحابه

اذن الخلف المحدث الصحيح شوكانى گفته وكان ذكيا فطنا ساكنا متواضعا جيدا الفهم قوى الادراك
 كويم نام من نيز صديق ست ووى فرزند على ست ومن فرزند حسين بن على و اولاد واسطه تلمذ شوكانى ست
 و من بيك واسطه و معندا درين طريق كه ذكر يافت من نيز رفيع اويم و با هم التوفيق
صلاح بن حسين عالم محقق و زاهد متعفف از نعمات اين ست در راه خدا نذر ايشه لوم كلام نميكرد و با سعد بن
 مخالفت او با حق مبالغات نمى نمود در زهد ضرب المشي ست شهرت عظيمه در ديار ايران داشت در سال ١٠٢٠ از دنيا
 رفت از دخام مردم بر جنازه او بسيار شد و اسواق را بند كردند

عبد الرحمن بن احمد اجمامى عالم بود صحبت مشايخ صوفيه در يافته و در جميع معارف بايع برآمده و در خراسان شهرت
 عظيمه داشت تا آنكه سلطان روم بايزيد خان او را از براى حكم بودن در اختلاف صوفيه و علماء كلام و حكما مريد
 تاهمدان رفته برگشت شوكانى گفته له مصنفات و نظم بالفارسية يتناقش في حفظها اهل تلك اللسان
 و في بهراة في سنة ١٠٤٠ شرح كافيته او در علم نجوم و سلسله التذويب و تحفة الابار و يوسفة ايراني معروف ست

محمد بن ابراهيم معروف بابن الوزير عظامه عشر و مجتهد در خود ست در جميع علوم تبحر عظيم داشت و معاصي
 يدور گفته و قد ترجم له الطوائف و اقره المؤلف و المخالف ترجم له ابن حجر العسقلاني في الرد الكاسم
 و ترجم له مصنف سيرة العراقي علامة و قته بمكة انتهى كمن شوكانى گفته ترجمه او در موردى اصل ست
 بلكه در افعال الفخر ترجمه او نوشته آرى سخاوى او را ترجمه کرده و تقى بن محمد ترجمه ترجمه اش تراشيدت بخواند
 گويد مصنف في الرد على الزيدية العواصم و القواصم في الزيدية عن سنة ١٠٢٠ القاسم و اختصر في الرد على
 الباسم ابن حجر در بنا گفته مقبل على الاشتغال بالحدود شديدا الميلى الى السنة بخلاف اهل بيت ائمة
 شوكانى گفته و لولقيه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر في العلوم لا طال عمان قلبه في التناهي و كذلك
 السخاوى لو وقعت على العواصم لراى فيها ما يلا عينه و قلبه و لكن اعياه بلغ الامم و دون السعي كويم
 منت ضامى را غرضه و جل كه اين عاجز را قوت بر عواصم و مختصرش بر و من اسم و ديگر موفقات بشيخ ائمه ست
 دارد و غالبها موجود مندى و سد احمد در رد زيدية و شيعة آنچه نوشته كلى از كتابات اوست و ما حسن جاقال
 الشوكاني في الرد على الطالعيان في ديار الزيدية من ائمة الكتاب و السنة في بيانها و الوصف بتقدير
 بالعلم بخصوص الادلة و يعتمدون على ما في في اكنة و انوار و شمس و انوار و انوار و انوار
 المشتملة على سنة سيد الانام و لا يرضون الى الامتياز و لا يرضون دينهم و انوار و انوار